

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

مروری بر جلسات گذشته:

بحث ما در ارتباط با فرمایش حضرت امام ذیل بررسی فرمایش محقق ایروانی بود. امام بعد از نقد فرمایش محقق اصفهانی فرمودند که این جا اشکال دیگری وجود دارد و آن این است که ما ملک را و نسبت مالک با مالش را موضوع سلطنت می دانیم و اگر ملک موضوع سلطنت بود، نمی شود سلطنت، موضوع خودش را از بین ببرد و ما نمی توانیم از سلطنت برای نفوذ اعراض استفاده کنیم و بگوییم آقای مالک! شما مسلط بر مالت هستی و می توانی اعراض کنی! امام – همان طور که دیروز عرض کردم – در چند مرحله این بحث را رسیدگی می کنند. اول حیث عقلانی مساله را بررسی می کنند و بعد می روند سراغ دلیل و به تعبیر خودشان می روند سراغ ظاهر قول نبی اکرم صلی الله علیه و آله در حدیث سلطنت، و به خود الفاظ می پردازند. وقتی به خود الفاظ می رسند می فرمایند که ما در الفاظ دو مرحله بحث داریم. یکی این که اصلا موضوع، ملک یا مال است. یا خیر! بلکه بگوییم اصلا در این روایت، موضوع، مال و ملک نیست.

پس یک مرحله این است که ما کوتاه بیاییم و بگوییم موضوع را ملک می گیریم. اگر ملک را موضوع گرفتیم و قبول کردیم که این جا ملک موضوعیت دارد، مال موضوعیت دارد، آیا اشکال شما

وارد است یا نیست؟ امام فرمودند که خیر! وارد نیست. چون ما چه قدر به موضوعیت این ملک و مال نیاز داریم؟ در حدی که اعمال سلطنت کنیم. همین مقدار کافی است. اگر سلطنت را اعمال کردیم ولی خروجی اش این شد که رابطه ی ما با این مال قطع شد، از ملکیت ما خارج شد، خب این چه اشکالی دارد؟! در رتبه ای موضوعیت این ملکیت را می خواهیم و بعد از اعمال سلطنتی که عقلاء برای مالک قائل شده اند، ملکیت زائل می شود؛ این چه اشکالی دارد؟! بعد امام یک اشکال نقضی می کنند که اگر این اشکال وارد باشد به بیع و عتق هم وارد است چون "لا بیع الا فی الملک" و "لا عتق الا فی الملک". این اشکال به اعراض محدود نمی شود. دیروز هم عرض کردیم که ما این نقض را به محقق خوئی هم وارد کردیم و به ایشان گفتیم که مشکل پیدا می کنید و "أحل الله البیع" هم نمی تواند کمکتان کند چون اگر گفتید که من بیع را دارم امضاء می کنم و این بیع، موضوعش ملک است، دیگر بحث تمام می شود. خب اگر موضوع بیع، ملک است طبق اشکال شما بیع نمی تواند معدوم موضوعش یعنی ملکیت باشد. البته هم ممکن است که کسی بگوید من این موضوعیت را قبول ندارم خب این حرف دیگری است که ما گفتیم آقای خوئی هم قبول ندارد ما هم قبول نداریم لذا می گفتیم بیع وقف اشکال ندارد با این که وقف، مالک ندارد. باید آن سلطنت بر تلمیک را عقلاء برای ما قائل باشند ولو این که مالک نباشیم. اما حالا اگر کسی گفت موضوع بیع، ملک است و اصرار کرد که "لا بیع الا فی الملک" ناظر به این نکته است، آن موقع شما با مشکل مواجه می شوید. اگر در "لا عتق الا فی الملک" این را مطرح کرد، با مشکل مواجه می شوید.

پاسخ به یک اشکال:

من این ها را یادآوری کردم به خاطر اشکالی که یکی از رفقا بعد از درس مطرح کرد و من دیدم که اشکال وارد و درستی است و کمی توضیح می خواهد. اشکال این بود که بالاخره شما دارید مساله را دلالی حل می کنید یا عقلائی؟ ما گفتیم امام سیر بحث را دو بخش کرده است. یک بخش عقلائی که گفته شما اصلا به عقلاء برگردید و ببینید که عقلاء چه مقدار ملکیت را لازم می دانند؟ عقلاء خروجی سلطنت را ملکیت می دانند یا می گویند اعراض از اقوی مظاهر سلطنت است؟! عقلاء می گویند شما می توانید اعراض کنید، می توانید ببخشید، می توانید سفره پهن کنید تا بقیه از مالتان بخورند، خب اگر مهمانی دادید و مالتان را دادید تا مهمانان میل کنند خب دیگر بعدش مال شما نیست. این منافی با سلطنت است؟ امام این را عقلائی حل کرد و بعد هم وارد لفظ روایت شد. یکی از رفقا دیروز می گفت شما که می گوئید این اشکال در بیع هم هست، در عتق هم هست، در سلطنت هم هست، آیا این دوباره بازگشت به آن راه حل عقلائی نیست؟! که شما بگوئید عقلاء می گویند اشکالی ندارد و سلطنت هم انفاذ ما لدی العقلاء است، "أحل الله البیع" هم امضاء ما لدی العقلاء است. آیا بازگشت این به آن حیث عقلائی نسیت؟!

انصافا دیدیم که این مساله، کمی توضیح می خواهد. خود امام تفصیل نداده اند ولی توضیح لازم دارد. جواب دادیم که خیر! این در واقع، تمسک به خود روایت است. بحث عقلاءش که تمام شد. عقلاء چه مقدار از ملکیت را لازم دارند؟ همان مقدار که بتوانند اعمال سلطنت کنند، بتوانند در بیع، تملیک کنند. و الا بعد از تملیک که دیگر مال من نیست! عقلاء همین مقدار لازم دارند. معلوم است که بعد از عتق،

دیگر مالکیتی باقی نمی ماند. عقلائی که بررسی کنیم همان می شود که امام فرمودند، قاعده ی سلطنت هم انفاذ ما لدی العقلاء می شود و مشکل حل می شود.

اما بیان دوم امام، بیانی روی روایت است. ایشان می خواهند بفرمایند شما اصلا بحث عقلاء را کنار بگذارید و بعد "لا عتق الا فی الملک" را تحلیل کنید. آیا می شود گفت بعد از "لا عتق الا فی الملک" ملکی باقی می ماند؟ اصلا بحث عقلائی را کنار بگذارید و خود دلیل را نگاه کنید. شما از مناسبت این حکم و موضوع، چه مقدار برای موضوع، موضوعیت قائل می شوید؟ محمول در "لا عتق الا فی الملک" عتق است. خب بعد از عتق که ملکیتی باقی نمی ماند. آیا من می توانم بگویم در دلیل "لا عتق الا فی الملک" آن مقدار ملکیت لازم دارم که تا آخر بماند؟! خب در این صورت که عتق معنا پیدا نمی کند. شما اگر گفتید که عقلاء می گویند "لا بیع الا فی الملک"، بسیار خب! شما این را دست فهم عقلائی از دلیل بدهید - با سیره ی عقلاء کار ندارم، سیره را کنار بگذارید - اگر بیع تملیک است، دلیل هم می گوید "لا بیع الا فی الملک" یعنی "لا تملیک الا فی الملک" چه مقدار ملکیت در این تملیک لازم است؟! انصافا امام فرمایش خوبی را می فرماید. با قطع نظر از امضائی بودن این دلیل و بررسی وضعیت سیره ی عقلاء، اگر شما باشید و دلیل، آیا می توانید بگویید در "لا بیع الا فی الملک" بعد از بیع هم باید ملکیت باقی بماند؟!

- بازگشتش باز هم به عرف نیست؟ چون معنای بیع و ...
- از دلیل دارم می فهمم. مناسبت حکم و موضوع است. بازگشت به عرف چه چیزی است؟!
- دلیل یعنی مناسبت حکم و موضوع؛ اگر فرض کردیم که اصلا سیره ای وجود ندارد و من

هستم و این دلیل، دلیل چه می گوید؟ می گوید عتق، ملکیت می خواهد ولی از خود دلیل این در می آید که بعد از عتق ملکیتی وجود ندارد. پس مقدار ملکیتی که برای عتق لازم است برای اعمال سلطنت است. تمام حساسیت ما این نکته است که باید منتقل شود که داریم با دلیل کار می کنیم.

- یعنی حتی اگر تاسیسی هم باشد باز هم ازاله ملکیت اشکالی ندارد.
- بله! حتی اگر تاسیس یک قاعده باشد، وقتی می خواهیم فهم عرفی ام را از این روایت و دلیل، بررسی کنم، وقتی به من می گویند "لا بیع الا فی الملک"، "لا عتق الا فی الملک"، چه قدر ملکیت برای این دلیل لازم است؟ به مقداری که این تصرف من نفوذ داشته باشد. و الا دلیل دچار مشکل می شود.

لذا ما سر همان مطلب دیروز ایستاده ایم که اگر ما بخواهیم بپذیریم که ملک، موضوع است و از آن بحث دیگرمان - که اصلا ملک، موضوع نیست - کوتاه بیاییم، باز هم چه از حیث تحلیل عرفی دلیل یعنی مناسبت حکم و موضوع، و چه از حیث امضائی بودن دلیل و تحلیل سیره ی عقلائی ی موجوده، ما به بیشتر از این مقدار احتیاج نداریم. این پاسخ بنائی - یعنی با پذیرش موضوعیت ملکیت - حضرت امام است و الا واقعا مشکل پیدا می کنیم و راهی هم نداریم و فرمایش محقق خوئی هم کارساز نیست.

- اگر گفتیم که یک ارتکاز عقلائی وجود دارد که در یک فضایی که یک موضوعی وجود دارد و بعد یک حکمی بیاید، این حکم نه به اثبات موضوع و نه به اعدام موضوع، اصلا نظارت ندارد. این ارتکاز عقلاء است...
- خب سیره این را رد کرد.
- اصلا نمی خواهیم با سیره کار کنیم.
- می گویم سیره خلاف این ارتکاز است. وقتی می گویم سیره ی عقلائی، یعنی برای شما سلطنتی در ازاله ی ملکیت قائل هستند.
- خب این نظارتی ندارد.
- سلطنت ازاله کرد.
- خب ازاله کند. کاری به آن ندارد. مثل همان بحث "أوفوا بالعقود" می شود. نظارت ندارد. نه می خواهد حفظش کند...
- خب دارید با سلطنت اعدامش می کنید.
- خب بکند. این لا بشرط است.
- نظارت ندارد یعنی چه؟
- یعنی حکم نسبت به این لا بشرط است. حکم نسبت به اصل ماندن یا نماندن موضوع، سکوت دارد.

- خب الان شما دارید از سلطنت، ازاله ی ملکیت در می آورید. اگر سکوت دارد که از آن اعراض در نمی آید. اتفاقا می گوئیم سیره می گوید شما می توانید در مرحله ی اعمال، خروجی اش، ازاله ی موضوع باشد.
- برای حکم، اعم است. مثلا موضوعی به نام ملک داریم که سلطنت روی آن می آید. این سلطنت کاری به این ندارد که ملک بماند یا نماند.
- نمی خواهیم بگوئیم که کاری ندارد. آن ها گفته اند که حکم نمی تواند معدم موضوعش باشد. ملک موضوع است و سلطنت نمی تواند معدم موضوعش باشد. ما داریم می گوئیم که اگر قبول کردیم که ملک موضوع سلطنت است حالا برگردید و ببینید که عقلاء برای سلطنتی که موضوعش ملک است تا چه حد، بقاء موضوع را شرط می کنند. اگر منظورتان از عدم نظارت این است، عیبی ندارد. اگر منظورتان از این که حکم ناظر به موضوعش نیست این است که ما فی الجمله ملکیتی برای تحقق سلطنت لازم داریم، اما بعد از تحقق سلطنت دیگر کاری به وجود و عدم ملک نداریم. این می شود همان سیره ی عقلائیة.
- اگر این ارتکاز عقلائیة باشد چه؟
- خب می شود همان سیره که عرض کردیم دیگر. پس اگر مساله ی عدم نظارت، همین سیره است که می گوید فی الجمله ملکیتی می خواهیم برای اعمال سلطنت؛ عیبی ندارد. این که بحث قبلی ما بود. بحث الان مان این است که حالا فرض کنید که اصلا ارتکاز نداریم، سیره ی اعمال سلطنت برای ازاله ی ملکیت را نفی کردیم یعنی ما هستیم و لسان دلیل؛ می گوئیم این دلیل، یک موضوع دارد و یک محمول، موضوعش ملک است و محمولش، عتق است،

موضوعش ملک است، محمولش بیع است؛ شما این را برای ما حل کنید تا ببینیم در فهم شما از موضوعیت ملک در "لا بیع الا فی الملک" این ملک چه قدر موضوعیت دارد؟ با لسان دلیل – که تمسک به ظاهر دلیل است – و در واقع تاسیس یک قاعده ای است که فرضاً اصلاً عقلائی نیست.

انکار موضوعیت ملک در حدیث سلطنت:

اما بحث اصلی ما؛ و آن این که باید ببینیم که آیا در قاعده ی سلطنت، ملک یا مال را موضوع می بینیم؟ یا خیر! در قاعده ی سلطنت، ملک یا مال موضوعیت ندارد. عرض کردم که طرف ما در بحث، این جا، کسانی هستند که در مدرسه ی محقق نائینی سیر می کنند. ایشان فرموده بودند که متعلق المتعلق در رتبه ی موضوع است. این ها این طوری تحلیل می کردند که قاعده ی سلطنت می گوید که مردم مسلط بر تصرف در مال هستند. تصرف، متعلق می شد و مال متعلق المتعلق می شد و لذا مال در رتبه ی موضوع قرار می گرفت. حواستان باشد که باید این را بعد حل کنیم. چون اگر این طوری باشد، این ها مشکل پیدا می کنند و مال در رتبه ی موضوع می رود و موضوع می شود. آن موقع باید جواب های قبلی مان را بدهیم. لذا کسانی مثل محقق خوئی با همین منطقی، در مساله ی استفاده از حدیث سلطنت برای اثبات لزوم معاظاة اشکال کردند و گفتند اطلاق نمی تواند برای خودش موضوع درست کند. به شیخ گفتند که شما توانستید اطلاق را یک طوری تحلیل کنید که شبهه ی مصداقیه در آن نباشد و این خوب است اما نمی توانید از اطلاق، موضوع برای اطلاق درست کنید.

شما اگر بخواهید فسخ را خراب کنید یعنی می خواهید مال را حفظ کنید. مال موضوع است و هیچ اطلاقی نمی تواند برای خودش موضوع درست کند. اول باید مال یا ملک را احراز کنید و بعد اطلاق گیری کنید. حرف اصلی محقق ایروانی و محقق خوئی همین است.

امام می خواهند بفرمایند وقتی که ما به روایت بر می گردیم، می بینیم که موضوع آن، ناس است. "الناس مسلطون علی اموالهم". اصلاً موضوع، ملک نیست بلکه مالک است! موضوع ناس است و ناس یعنی مالک نه ملک! شما باید بین حیث مالک و ملک، فرق بگذارید. موضوع که ناس شود، جمع مسلطون به اعتبار ناس است. شما سلطنت را برای ناس یعنی برای مالکین درست می کنید. لذا امام می فرمایند وقتی به روایت بر می گردیم، می بینیم که روایت می گوید "الناس مسلطون علی اموالهم".

پاسخ به نظریه ی عام بودن مسلطون:

اگر موضوع ناس باشد، دیگر مسلطون عام نیست. یعنی اشتباهی که آقا سید مصطفی – آقازاده ی امام – مرتکب شدند این بود که مسلطون را می خواستند عام بدانند در صورتی که مسلطون، عام نیست بلکه جمعی به اعتبار ناس است. ایشان این طوری تعبیر می کرد که حدیث نمی گوید "الناس لهم السلطنة" بلکه می گوید "مسلطون" اما تحلیل امام این است که وقتی می گویم "الناس" یعنی زید و عمرو و خالد و ... و چون این ها مجموع هستند، لذا مسلطون می گویم. اگر "لهم السلطنة" به کار می

بردم، مفید مراد من نبود چون من برای هر مالکی دارم اثبات سلطنت می کنم. لذا این عام نیست بلکه ناس موضوعش هست و مسلطون هم به خاطر ناس مسلطون است و الا هیچ قرینه ای بر عمومیت در لسان دلیل وجود ندارد. اگر خاطرتان باشد که ما گفتیم ولو عام هم باشد، مطلق هم دلالت بر افراد کند، کار به جایی نمی رسد اما وقتی دلالت روایت را نگاه می کنیم می بینیم که عام نیست.

اگر موضوع ناس باشد، آن موقع برای مالک، اثبات سلطنت می کنیم. سلطنت یک معنای حرفی قائم به مالک و مال می شود. اگر سلطنت یک معنای حرفی شود و این معنای حرفی، قائم به مالک و مالش باشد، آن موقع مال، متعلق سلطنت است کما این که مالک متعلق سلطنت است و اصلا ملکی در این روایت وجود ندارد! من برای مالک اثبات سلطنت علی المال می کنم. معنای حرفی سلطنت که قائم به طرفینش است، بین این ناس و اموالشان است.

اگر این تحلیل امام درست شود باید جواب محقق نائینی را بدهیم. چون امام جواب محقق نائینی را نداده اند و ارجاع به فهم داده اند. مدرسه ی محقق نائینی که آقای خوئی می خواهد با آن کار کند می گوید درست است که ناس موضوع است، اما چون مال، متعلق المتعلق است لذا در رتبه ی موضوع است. ما باید این مساله را تمام کنیم. لذا باید ببینیم که آن مبنای محقق نائینی که متعلق المتعلق در رتبه ی موضوع است چه می شود. این را حل کنیم، پاسخ مبنایی امام درست می شود.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.